

طوفان الاقصی، فروپاشی رؤیاهای امریکایی - صهیونیستی و شترهای سرگردان!!

فرصت‌ها و تهدیدها را دریابیم!

بعد از انقلاب اسلامی مناسبات جهانی و تحولات منطقه‌ای آن قدر دگرگون شده است که نباید و نمی‌توان چشمان خود را بر واقعیت‌های بازی قدرت بست و منافع حیاتی، منافع حساس و منافع حاشیه‌ای کشور را یکی تلقی کرد. انقلاب اسلامی فرصت‌های عظیمی پیش روی ایران، منطقه و سایر ملت‌های جهان که نمی‌خواهند نوکر و بنده امریکا و اروپا و اختاپوس صهیونیسم باشند، نهاده است. اما به اعتبار همین فرصت‌های عظیم، تهدیداتی که امنیت، استقلال، آزادی و تمامیت ارضی ما را در خطر می‌اندازد نیز بزرگ هستند. یک انقلاب بزرگ را شیطان بزرگ تهدید می‌کند نه دله‌دزدهای مزدوری که سطح تهدیدات آنها از مرز خواسته‌های حقیر و غیرانسانی فراتر نمی‌رود. ما نمی‌توانیم امکانات و توجه خود را در امنیت به معنی محدود آن متمرکز کنیم. وقایع رنج‌آور و بی‌شرمانه بعد از عملیات طوفان الاقصی، استفاده شیاطین، مخصوصاً امریکا و رژیم صهیونیستی از ابزارها و امکانات غیرمتعارف و جدید در جنگ و ترور علیه جبهه مقاومت و کشتار بی‌رحمانه کودکان و زنان و بهره‌گیری از جنگ الکترونیک در انفجار هشداردهنده‌ها (پیجرها) و تلفن‌ها و سایر ابزار الکترونیک، سکوت و همراهی سازمان ملل و سایر نهادهای به ظاهر حقوق بشری در مقابل

این جنایات و نسل کشی های شرم آور، نشان داده است که تصورات کسانی که معتقد بودند «دنیای فردا، دنیای گفتمان ها است، نه دنیای موشک ها»^۱ چقدر تصور ساده لوحانه ای بود.

در این یادداشت در نظر داریم با عینیت های تاریخی بیشتری این تصور ساده لوحانه دنیای گفتمانی و بازی تخیلی گفت و گوی تمدن ها که عملاً فقط گفت و گو با شیاطین جهان بود نه گفت و گو با ملت ها و تمدن ها، و فرصت های زیادی را از ایران گرفت، ارزیابی کنیم. اکنون منطقه در شرایطی قرار دارد که ممکن است طراحان این بازی، برای آوردن پیاده نظام و ذخیره های آن به میدان این بازی، جهت ایجاد دلهره یا انحراف و یا یأس و ناامیدی در جبهه مقاومت، نمود بیشتری به تبلیغات رسانه ای این بازی بدهند. از وقتی که رژیم تروریست و تروریست پرور امریکا، بی شرمانه اقدام به ترور شهید سلیمانی کرد و مسئله پاسخ به این جنایت مطرح شد و همچنین در پی جنایات اخیر رژیم صهیونیستی در ایران و ترور میهمان عزیز ما شهید اسماعیل هنیه در خاک جمهوری اسلامی و دیگر جنایات او در ترور رهبران جبهه مقاومت مخصوصاً شهید سید حسن نصرالله و یاران و همزمان او و قتل عام هزاران زن و کودک و پیر و جوان در فلسطین اشغالی، لبنان، سوریه و سایر نقاط دنیای اسلام، مجدداً بازیگران بازی گفت و گو و مذاکره و دلبستگی به سازمان های بی بو و بی خاصیت حقوق بشری که در پرونده سیاه و شرم آور آنها جز محکوم کردن ملت هایی که مورد تجاوز قرار گرفته اند و زیر بمب و ترور زندگی می کنند، سابقه دیگری وجود ندارد و دلالتان جنگ و صلح، و حقوق بگیران و جایزه بگیران مؤسسات حقوق بشری در قالب خیر خواهی، دفاع از ایران و جلوگیری از نابودی مسلمانان و نابودی ایران و ده ها ترند دیگر، وارد صحنه شدند تا دل ملت ایران و بعضی از کارگزاران ترسو و واداده را از عواقب اقدام و پاسخ به دزدان امنیت، آزادی و استقلال ایران تهی کنند.

این یادداشت در نظر دارد عظمت عملیات طوفان الأقصى و تأثیری که در به هم زدن معادلات از پیش طراحی شده برای عادی سازی روابط با رژیم تروریست صهیونیستی و واقعیت های غیر انسانی حاکم بر سیاست های دولت هایی که جهان مدرن را برای این بازی ها صورت بندی کرده اند از زبان یکی از بازیگرانی که خود سال ها در شکل گیری این صورت بندی حضور داشته و با استفاده از همین صورت بندی، ریختن خون هزاران انسان در ویتنام، فلسطین، لبنان، آفریقا، امریکای لاتین و آسیا را توجیه و تجاوز به خاک آنها را حق ابرقدرتی خود دانسته است، مورد ارزیابی قرار دهد.

۱. خبر منتسب به هاشمی رفسنجانی در توییتر که پس از تذکر مقام معظم رهبری که گوینده این جمله اگر از روی آگاهی این سخن را گفته باشد خیانت است. ادعا شده که خبر تقطیع شده است. رجوع شود به نشانی: <https://www.mehrnews.com/news/358758>؛ ۱۳۹۵ فروردین ۲۲ مهر



مطالب مطروحه در این نوشته یک حقیقت دیگر را نیز بر ملا می‌سازد و آن این است که منطق متجاوزان در حوزه سیاست خارجی و داخلی عموماً شبیه به هم است و موافقان و مخالفان این سیاست‌ها عموماً از روش واحدی در توجیه جنایت‌های اینها استفاده می‌کنند. این یادداشت برای کسانی که نه از روی عمد پیاده‌نظام دشمنان ملت ایران و سایر ملت‌های زیر ستم بلکه از روی نادانی و ناآگاهی نیات جنایتکاران را تبلیغ می‌کنند شاید تلنگری باشد. این متن بر مدار کتاب فرصت را دریابیم اثر ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور اسبق امریکا نوشته شده است؛ به این دلیل که وقایع پنجاه سال گذشته مخصوصاً وقایع بعد از انقلاب اسلامی و فروپاشی کمونیسم، بر مدار فرآیندی صورت‌بندی شده است که نیکسون به عنوان یک استراتژیست مطرح کرده و تدوین‌کنندگان سندهای استراتژی امنیت ملی امریکا در ادوار مختلف در اسناد استراتژیک خود این دیدگاه‌ها را ترسیم کرده بودند. تداوم توصیه‌های نیکسون در سیاست خارجی امریکا در سی سال گذشته نشان داده است در ماهیت سیاست خارجی امریکا هیچ تغییر محسوسی اتفاق نیفتاده است؛ فقط مجریان و شعارهای این سیاست‌ها تغییر کرده‌اند. این امر نشان می‌دهد شادمانی یا غمگساری کسانی که فکر می‌کنند با رفتن یا آمدن یک رئیس‌جمهور یا با گفت‌وگو و مذاکره با شیطان بزرگ تغییرات چشمگیری در سیاست‌های این شیطان نسبت به ایران، جهان اسلام، جبهه مقاومت، فلسطین و رژیم حقیر صهیونیستی به وقوع خواهد پیوست، چه درک نحیف و خوش‌خیالانه‌ای از فرآیند وقایع دارند. نمی‌دانند یا نمی‌خواهند باور کنند که اصول حاکم بر این سیاست‌ها غیر قابل تغییر است، اگر چه ممکن است شیوه‌های اجرای آنها متفاوت باشد.

در این یادداشت بر اساس کتاب نیکسون کلیات این اصول به چند بند به شکل اجمالی مطرح می‌شود. از جنگ دوم جهانی به بعد در تمام وقایع دنیا که امریکا و اروپا سیاست‌هایی در تجاوز به کشورها، حمایت از دیکتاتورها، ایجاد جنگ نیابتی، راه‌اندازی کودتا و ایجاد هراس از ملت‌هایی که سر تعظیم در مقابل شیاطین فرود نمی‌آورند، اتخاذ کردند از تمام این ترندها برای توجیه جنایات خود استفاده کردند و این توجیهات را در قالب ادبیات دفاع از دموکراسی، دفاع از قانون، دفاع از امنیت جهانی، مبارزه با تروریسم و امثال آن به کار برده‌اند.

تولد نحس امریکا مانند دولت شوم اسرائیل در گهواره جنگ و خونریزی و جنایات‌های سریالی و زنجیره‌ای این دو دولت با همراهی اروپاییان و دیکتاتورهای دست‌نشانده آنها در جهان و صدها وقایع دیگر به ما می‌آموزد این صورت‌بندی را که بر پایه خون و تجاوز ریخته شده است، هم بشناسیم و هم جدی بگیریم. هر یک از سناریوهای زیر صرفاً مجموعه‌ای از

گمانه‌زنی‌ها برای برانگیختن توان تخیلی نیست. این سناریوها کل احتمالات آینده جهان را در بر می‌گیرند و بر پایه صورت‌بندی‌هایی نوشته شده‌اند که بعد از جنگ دوم کم و بیش در مهار جهان مورد استفاده قرار گرفت.

امریکا در سند استراتژی امنیت ملی خود در قرن ۲۱، که در سال ۲۰۰۱ میلادی منتشر شد، کشورهای جهان را در چهار سناریو طبقه‌بندی می‌کند:

الف. سناریوی کشورهای حوزه صلح دموکراتیک که از نظر آمریکایی‌ها در آنها سه شرط اساسی وجود دارد. اول، معیارهای دموکراتیک (بخوانید معیارهای آمریکایی) در آنها غلبه داشته باشد. دوم، تضادهای تند عقیدتی نداشته باشند. سوم، سطح پیشرفته‌ای از همکاری سیاسی دولت‌ها در آنها وجود داشته باشد. امریکا خود را کلاتر حفظ امنیت کشورهایی می‌داند که به عضویت کشورهای این سناریو درمی‌آیند و هر کسی از این سناریو خارج باشد دشمن امریکا به حساب می‌آید.

ب. سناریوی کشورهای ملی‌گرا و استقلال‌طلب، ویژگی‌های این کشورها مخالفت با یکپارچگی اقتصاد جهانی، مخالفت با ایجاد گریزناپذیر بلوک‌های منطقه‌ای قدرت به رهبری امریکا و اوج‌گیری ملی‌گرایی است. این کشورها به جهانی‌شدنی که در آن برتری با امریکا است مخالف‌اند. به نظر امریکا و بردگانش!! جهان این سناریو، تکامل منفی دنیای امروز است. به عبارتی هر رشد، پیشرفت و تکاملی خارج از سناریوی صلح دموکراتیک، منفی و غیر قابل پذیرش است و آن را یک «ائتلاف متخاصم» می‌دانند. امریکا برای رویارویی با این ائتلاف متخاصم یک نیروی واکنش سریع در سطحی بسیار گسترده و فراگیر و دارای جنگ‌افزارهای کاملاً پیشرفته برای پاسخ دادن به تنش‌های ناگهانی از جمله منازعات آینده میان کشورها باید داشته باشد.^۱ نیکسون می‌گوید: بقا و استقلال اروپای غربی، ژاپن، کانادا، مکزیک و دولت‌های حاشیه خلیج فارس از لحاظ امنیت ما حیاتی است و منافع حیاتی منافی هستند که اگر از دست بروند امنیت ایالات متحده خود به خود به خطر می‌افتد... ایالات متحده در صورتی که لازم باشد برای دفع تهدیدهایی که متوجه این منافع شود باید به نیروی نظامی متوسل گردد.^۲

پ. سناریوی جهانی شدن پیروزمندانه، به طور خلاصه یعنی یکپارچه‌سازی جهان با شعار جهانی شدن در اتوپیای سناریوی صلح دموکراتیک. در این سناریو، امریکا شریک فعال

۱. استراتژی امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱، کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی، ترجمه جلال دهمشگی و دیگران، تهران، مؤسسه ابرار معاصر، ۱۳۸۳، چاپ چهارم، ص ۲۵۲-۲۴۹.

۲. برای مطالعه بیشتر رک: ریچارد نیکسون، فرصت را دریابیم، ترجمه حسین وفسی‌نژاد، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ص ۳۳-۳۲.

دولت‌های جهان در پیشبرد سیطره خود از طریق نهادهای بین‌المللی است. چون امریکا از طریق ساز و کارهای بین‌المللی اعمال نفوذ می‌کند، رنجش از فرهنگ غرب و امریکا فروکش خواهد کرد.

ت. سناریوی تقسیم و درگیری، همزیستی انگشت‌شمار کشورهای توسعه یافته نسبتاً بی‌نیاز و وجود گروه بزرگی از کشورهای درگیر و اغلب بسیار فقیر، ویژگی اعضای این سناریو است. کشورهای این سناریو با شهرنشینی کنترل‌نشده گسترده و ویرانی محیط زیست و تکه تکه شدن اساسی روبه‌رو هستند. اغلب این کشورها بر سر مسائل قومی، فرهنگی و مذهبی دچار شکاف و تفرقه می‌شوند. امریکا کشورهای درون این سناریو را تروریست، دشمن دموکراسی، دشمن پیشرفت، دشمن حقوق بشر و دشمن امریکا می‌داند.^۱

بنیاد اساسی رویارویی با کشورهایی که خارج از سناریوی صلح دموکراتیک امریکایی قرار دارند، بر چند پایه استوار است.

۱. استفاده از سازمان ملل به عنوان ابزار اعمال زور و جنگ

وقتی بلوک شرق در دهه هفتاد گرفتار فروپاشی شد نیکسون می‌نویسد: اکنون ما در جهانی زندگی می‌کنیم که امریکا تنها ابرقدرت آن است و ما باید از نو سیاست خارجی خود را طراحی و قالب‌ریزی کنیم.

او در طراحی و صورت‌بندی نظم جدید به یک حقیقت نانوشته و پنهان اعتراف می‌کند و آن حقیقت این است که از سازمان ملل به عنوان ابزار کار اعمال زور و جنگ باید استفاده کرد، بدون این که ابزار دست سازمان ملل شد. این واقعیت و حقیقت نه تنها در جنگ امریکا علیه عراق در سال ۱۳۶۹ به بهانه انهدام سلاح‌های هسته‌ای!! عیان شد بلکه در جنایت‌های اخیر رژیم صهیونیستی و امریکا در منطقه به ما فهماند که صورت‌بندی متجاوزان از جهان، تخیلی و تابع باورهای ساده‌لوحان از ماهیت صوری سازمان‌های بین‌المللی نیست؛ بلکه تابع منافع است که نصیب صاحبان «حق و تو» در این سازمان می‌شود. چنان که نیکسون در سناریوی جهانی شدن پیروزمندانه نیز نوشته بود که تمام این سناریوها باید از طریق نهادهای بین‌المللی مثل سازمان ملل، نهادهای به‌ظاهر حقوق بشری و غیره اجرا شود تا رنجش از فرهنگ امریکا و غرب در پیشبرد این اهداف مانع ایجاد نکند.

او می‌نویسد: هر چند بوش (رئیس‌جمهور وقت امریکا) عبارت نظم نوین جهانی را به کار برده است اما این با آرمان‌خواهی ساده‌اندیشانه همراهی ندارد. در جنگ خلیج فارس، او سازمان ملل را ابزار کار خود کرد اما ابزار کار سازمان ملل نشد. گذشته از این، آشکارا گفت

۱. برای مطالعه بیشتر درباره این سناریوها رک: *استراتژی امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱*، همان، فصل چهارم، ص ۲۴۵-۲۵۸.



که اگر سازمان ملل استفاده از هر وسیله لازم را برای آزاد کردن کویت تصویب نکند باز او از راه خود منحرف نخواهد شد. حتی بدون تصویب سازمان ملل باز هم امریکا و متحدانش حق داشتند به عراق حمله کنند.^۱

۲. حق ذاتی قدرت‌ها (نه ملت‌ها) در استفاده از زور در دفاع از منافع خود

دستاویز نیکسون به بی‌خاصیت و فرمایشی بودن نظر و مصوبات سازمان ملل و سایر سازمان‌های به‌ظاهر حقوق بشری، ماده ۵۱ منشور ملل متحد است. ماده ۵۱ می‌گوید در صورتی که یک عضو ملل متحد مورد تجاوز مسلحانه واقع شود هیچ یک از مقررات این منشور به حق طبیعی دفاع مشروع انفرادی یا جمعی تا موقعی که شورای امنیت اقدام لازم برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به عمل آورد لطمه وارد نخواهد آورد. بنابراین به استناد اصل حق ذاتی دفاع مشروع هر دولت برای دفاع فردی و دسته‌جمعی از خود، می‌تواند از زور استفاده کند.

اما تاریخ منشور ملل متحد از جنگ دوم به بعد نشان داده است که اصل دفاع مشروع همیشه ابزار دست قدرت‌ها و حق ویژه آنها برای تجاوز به کشورهای دیگر بوده و اصولاً سایر کشورها یا توانایی استفاده از این حق را ندارند یا اگر از این حق استفاده کنند به بهانه‌های واهی که در تفسیرهای پیدا و پنهان ماده ۵۱ منشور ملل متحد وجود دارد، این کشورها محکوم می‌شوند که چرا از این اصل استفاده کردند و نگذاشتند سازمان ملل مسئله را حل کند و یا در دفاع مشروع، از شروط استفاده از اصل عدول شده است. به عبارتی همیشه دستاویز برای قدرت‌ها و سازمان ملل برای محکوم کردن کشورهای دیگر در استفاده از این اصل وجود داشته و دارد. مثل عملیات وعده صادق ۲ علیه تجاوز مسلحانه رژیم صهیونیستی به ایران و به شهادت رساندن اسماعیل هنیه در تهران که جمهوری اسلامی به استناد همین اصل دفاع مشروع در ماده ۵۱ منشور ملل متحد، این عملیات را انجام داد ولی تمام کشورهای زورگو و در رأس آن امریکا، آلمان، فرانسه و انگلیس این عملیات را محکوم کردند. این محکومیت‌ها نشان می‌دهد که اصل دفاع مشروع مانند حق وتو، حق ویژه کشورهای محدودی است که به تعبیر نیکسون هیچ چیزی نمی‌تواند جای قدرت آنها را بگیرد و هر گاه منافع حیاتی آنها تهدید شود این کشورها باید در صورت امکان با همراهی سازمان ملل و اگر نشد بدون همراهی آن، دست به کار شوند.^۲ بنابراین صرف نظر از صورت ظاهری الفاظ ماده ۵۱ منشور ملل متحد، مفاد اصلی و واقعی این ماده عبارت است از حق ذاتی قدرت‌ها (نه ملت‌ها) در استفاده از زور

۱. ریچارد نیکسون، همان، ص ۳۱-۳۰.

۲. همان.

برای دفاع از منافع خود. گویی نویسندگان منشور ملل متحد که دولت‌های فاتح جنگ جهانی دوم بودند این اصل را از اساس روزه‌ای برای رخنه و حضور در کشورهای که دولت‌های بی‌خاصیت یا وابسته آنها توانایی دفاع از کشور خود را ندارند، قرار داده‌اند. تجاوزات امریکا در دو دهه اخیر به افغانستان و عراق و فجایی که در این دو کشور ایجاد کرد، بهترین دلیل برای این ادعاست.

۳. امنیت خانه را تغییراتی که در جای دیگر رخ می‌دهد آشفته می‌سازد!

اصل دیگری که در تمام تاریخ دوران بعد از جنگ دوم، امریکایی‌ها به استناد آن تجاوز به ملت‌ها، کودتاها، جنگ‌ها و کشتارهای خود را توجیه کردند اصل جلوگیری از تغییرات درون خانه، به تبع تغییرات بیرون از خانه است. نیکسون می‌نویسد: پس از پایان جنگ خلیج فارس، دو سنت معارض در سیاست خارجی امریکا دوباره با هم گلاویز شدند. از این دو سنت یکی انزو واطلبی و دیگری آرمان‌خواهی است. انزو واطلبان می‌گفتند امریکا دیگر نباید نقش بخش اورژانس را در جهان ایفا کند بلکه باید امکانات خود را خرج مسائلی چون محرومین، اعتیاد به مواد مخدر و ایدز و سایر مشکلات داخلی نماید. عده‌ای دیگر می‌گفتند چون کار ما در داخل بی‌اشکال نیست شایستگی رهبری خارج از امریکا را نداریم. عده‌ای نیز می‌گفتند حیف پولی که به اسم کمک‌های خارجی صرف می‌شود برای خرید سلاح‌های نامرئی می‌گردد که بعد از امریکا باز هم امریکا مقدم بر همه چیز است.^۱ اما امریکا نمی‌تواند به این نصیحت‌ها گوش دهد زیرا پای منافعش در میان است و در دنیایی که از لحاظ سیاسی، اقتصادی، نظامی و عقیدتی به هم پیوسته است امنیت خانه را تغییراتی که در جاهای دیگر رخ می‌دهد آشفته می‌سازد و روی بر تافتن از آنها تاوان سنگینی دارد.^۲

مبادی تمام تجاوزات امریکا به ملت‌های دیگر از جنگ جهانی دوم به بعد، بر همین اصل استوار است. کسانی که فکر می‌کنند امنیت خانه را باید در درون خانه تأمین کرد در ترسیم مسیر و خط مشی خود از آرمان‌خواهی عملی و واقع‌بینی هوشمندانه بهره‌ای ندارند.

نیکسون به تدوین‌کنندگان سند استراتژی امنیت ملی امریکا توصیه می‌کند مهمترین اولویت کسانی که استراتژی امنیت ملی را تدوین می‌کنند این است که منافع حیاتی، منافع حساس و منافع حاشیه‌ای را از هم تفکیک کنند. هیچ کشوری توان آن را ندارد که در همه حال از همه این منافع با نیروی نظامی خودش دفاع کند. کسی که در همه جا در حال دفاع باشد نمی‌تواند هیچ چیزی را حفظ کند. تنظیم استراتژی مستلزم انتخاب است و انتخاب

۱. شبیه همین داستان‌ها در ایران نیز وجود دارد.

۲. همان، ص ۲۸-۲۷.





ایجاب می‌کند که اولویت‌ها برای ما روشن باشد.^۱

آیا اکنون نباید به کسانی که به ملت ایران القاء می‌کنند دفاع از فلسطین، لبنان و سوریه ربطی به ما ندارند شک کرد؟ آیا نباید با قاطعیت اعلام کرد که این افراد و این مجمع که خود را باقی‌مانده مجمع عقلا!! می‌نامند در کشان از تضمین امنیت ملی در جهان آشفته‌ای که امریکایی‌ها و اروپایی‌ها و صهیونیست‌ها برای ملت‌های دیگری که سرسپرده و نوکر نیستند ایجاد کرده‌اند تا آزادی و عزت و استقلال این ملت‌ها را سرکوب کنند چقدر در کی سطحی، کودکانه و یا خائنانه است! ملت ایران هزاران شهید داد تا چپاولگران امریکایی، اروپایی و صهیونیستی را از مرزهای خود دور کند؛ بدیهی است تضمین امنیت ملی خود را به بافته‌های ذهنی و حقیر این جریان‌ها و مجامع یا مسئولان نااهل که فکر می‌کنند با گفت‌وگو و مذاکره در دنیای آشفته می‌توان امنیت و پیشرفت در کشوری مثل ایران را تضمین کرد، نخواهد سپرد.

۴. دموکراسی در شعار، دفاع از زور و دیکتاتوری در عمل

آرمان‌خواهان می‌گفتند که بعد از جنگ خلیج فارس، امریکا فرصتی بی‌نظیر به دست آورده است و باید برای استقرار دموکراسی در سراسر جهان دست به جهاد بزنیم! و اولین گام مهم در راه استقرار دموکراسی در عراق از راه نیروی نظامی است!! می‌گفتند که دموکراسی جهانی نه تنها رعایت حقوق بشر را تضمین می‌کند بلکه به صلح می‌انجامد زیرا هیچ دولت دموکراتیکی آغازگر جنگ نبوده است!!^۲

نیکسون می‌گوید: این آرزوهای شرافتمندانه، واقع‌بینانه نیستند... ما قدرت آن را نداریم که جهان را از نو به صورت خود بسازیم. حتی در غرب هم حکومت دموکراتیک بیش از دوپست سال عمر ندارد. برخی از ملت‌های آسیا و آفریقا و امریکای لاتین نمی‌توانند یک شبه سنت‌ها و نهادها و فرهنگ‌هایی را که برای کارآمد شدن دموکراسی لازم است بسازند. ممکن است چیزی که برای ما کارآمد است برای آنها نباشد!! در این مناطق دموکراتیک بودن حکومت حتماً به معنی خوب بودن آن نیست!! بلکه ممکن است کار آن به سرکوب اقلیت‌ها به دست اکثریت بکشد و به حکومت رجاله‌ها میدان بدهد و کار به جایی برسد که مردم در قیاس با آن حسرت حکومت مطلقه را بخورند!!^۳

امریکایی‌ها آب پاکی را روی دست ابلهانی که باور دارند دموکراسی را می‌توان با کمک ارتش نیروهای بیگانه مخصوصاً امریکا، در کشوری پایه‌ریزی کرد، ریختند. این سرسپردگان

۱. همان، ص ۳۲.

۲. یعنی امریکاییان اینقدر ابله هستند که باورشان می‌شود دولت‌های دموکراتیک آغازگر جنگ نبودند؟ اصلاً در دوران معاصر هیچ جنگی وجود ندارد که آغازگر آن دولت‌های مدعی دموکراسی نباشند.

۳. همان، ص ۲۹-۲۸.



نمی‌خواهند بپذیرند که اصولاً امریکایی‌ها و اروپاییان ملت‌های دیگر را شایسته دموکراسی نمی‌دانند. نیکسون کسانی را که چنین باورهایی دارند آرمان‌خواهان ساده‌اندیش می‌داند. در منطق روابط بین‌الملل در جهان نمی‌توان بر شن‌های روان آرمان‌خواهی و بی‌اعتنایی به واقعیات امنیت هیچ کشوری را تضمین کرد. آرمان‌خواهی اگر از واقع‌گرایی و عقل‌گرایی بهره‌نگیرد سیاست‌های تدوینی جز خسارت چیزی به همراه نمی‌آورد. آرمان‌خواهان ساده‌اندیشی که در دولت خاتمی و روحانی فکر می‌کردند با گفت‌وگوی تمدن‌ها و مذاکرات با امریکا و اروپا و عقب‌نشینی از سیاست‌های تقویت توان دفاعی ایران، و عدم تکیه بر ذخایر و منابع انسانی و مادی کشور، می‌توانند اعتماد امریکا و اروپا را به دست آورده و جنگ‌افروزی صهیونیست‌ها را مهار کنند و ایران را در حلقه خطرناکی که دشمنانش به دورش کشیده‌اند حفظ نمایند اگر نگوییم خائنانه این افکار را دنبال می‌کردند، می‌توانیم ادعا کنیم از اساس هیچ درک دقیق از مناسبات قدرت در جهان نداشتند و هنوز هم بعد از دیدن این اتفاقات دست از این تفکر کودکانه بر نمی‌دارند.

این عاقلان اندر سفیه!! در آن دورانی که برای نشان دادن شوریدگی خود برای رابطه با امریکا و حل مشکل آب خوردن ایران!! جلوی هر کس و ناکسی زانو می‌زدند و در مجلسی که عصاره فضائل ملت بود با فرستادگان شیاطین عکس یادگاری می‌گرفتند، حتی به خود زحمت ندادند آراء و عقاید و باورهای سران امریکا نسبت به مسلمانان و نظر آنان به کارگزاران واداده‌ای که در دولت خاتمی و روحانی با شور و اشتیاق زایدالوصفی از این که شیطان بزرگ بر آنها منت گذاشته و تقاضای مذاکره را پذیرفته است، حداقل مطالعه کنند. نیکسون می‌نویسد: باید به علاقه‌ای که ایران به داشتن روابط نزدیک‌تر با غرب ابراز کرده به دیده تردید نگاه کنیم... زیرا ایران می‌خواهد دوباره به عنوان قدرت برتر منطقه بر تخت بنشیند. کسانی که ایالات متحده را ملامت می‌کنند که چرا روابط خود را با ایران گسترش نمی‌دهد اشتباه می‌کنند.^۱

می‌گویند، دولت‌ها آرمان‌هایی دارند و منافع؛ برای آن که منافع و آرمان‌های خود را متحقق کنند باید قدرت، از جمله قدرت دفاعی داشته باشند. آرمان‌خواهی بی‌بهره از واقع‌بینی، عقیم است و محصولی مثل برجام به همراه خواهد داشت که یک‌طرفه تمام اقتدار دفاعی ما را در یک قرارداد پر از ابهام و تفسیرهای متضاد، به گروگان خواهد گرفت. کشوری که برای مذاکره با ما تمام قدرت فریب خود را به کار گرفته و از اساس معتقد است سیاست

۱. همان، ص ۲۶۳.



خارجی او نه تنها به سود او، بلکه بر حق و مشروع است^۱ با چنین کشوری چگونه می‌توان با نتیجه برد-برد به توافق رسید؟!

۵. مسلمانان از دم مردمی نامتمدن، وحشی و غیر منطقی هستند!!

بسیاری از امریکائیان همه مسلمانان را از دم، مردمی نامتمدن و دست و رو ناشسته و وحشی و غیر منطقی می‌دانند که فقط بدین دلیل شایسته توجه‌اند که بخت با برخی از رهبران ایشان یار بوده و بر سرزمینی حاکم شده‌اند که بیش از دو، سوم نفت جهان در آن است. این مردم سه جنگی را به یاد می‌آورند که دولت‌های عربی به قصد ریشه کن کردن اسرائیل به راه انداختند، گروگان گرفتن امریکائیان را به دست رژیم انقلابی ایران به یاد می‌آورند و.... بالأخره کوشش صدام حسین برای انضمام خاک کویت به عراق به شیوه هیتلر را به یاد می‌آورند. تصویر هیچ ملتی حتی چین کمونیست، در ذهن امریکاییان تیره‌تر از ملت‌های جهان اسلام نیست.^۲

تعامل، ارتباط و گفت‌وگو با کشوری که حاکمان آن چنین می‌اندیشند از اساس چگونه امکان دارد؟ کدام عقل سالمی مذاکره و تعامل با چنین نظامی که بالاترین فرد تصمیم‌گیرنده آن درباره ملت‌های دیگر چنین نگاه سخیفی دارد را در جهت منافع خود تحلیل می‌کند؟ چرا عده‌ای هنوز گرفتار این خیال خام هستند که نسخه‌های دموکراتیک چنین جوامعی دواي درد جوامعی است که قرن‌هاست مورد تجاوز و تحقیر دموکراسی هستند؟

مگر نمی‌دانند که بنیاد دموکراسی در نظام سیاسی کشوری که چنین باورهای نفرت‌انگیزی نسبت به ملت‌ها و فرهنگ‌های دیگر دارد، از اساس در سال ۱۷۸۳م بر پایه تجاوز مهاجرین غیر امریکایی، به امریکا، کشتار بومیان سرخ‌پوست منطقه، قتل و غارت و تجاوزگری و برده‌داری استوار شد و در طول نزدیک به ۲۴۰ سال عمر سراسر فساد و خونریزی و تجاوز خود تا به امروز به بیش از ۵۵ کشور یا حمله نظامی کرد، یا جنگ و کودتا راه انداخت یا در امور داخلی کشورها دخالت کرد. حالا چنین فردی که خود پرورش یافته غرب وحشی است، ملت‌های ریشه‌دار تاریخی را نامتمدن، غیر منطقی و وحشی خطاب می‌کند.^۳ و انتظار دارند که ملت‌های دیگر واقعیات بازی‌های قدرت را نادیده بگیرند؟!

آنهايي که يا از روی جهل و يا از روی سرسپردگی مطلق يا از روی ناتوانی و وادادگی در حل مسائل کشور، پیوسته به ملت ما می‌گویند در چنین دنیای متناقض و متضاد به کشوری که

۱. همان، ص ۳۲.

۲. همان، ص ۲۳۸-۲۳۷.

۳. برای آگاهی از جنایات و تجاوزات امریکارک: ویلیام بلوم، کشتن امید، مداخلات ارتش امریکا و سپا پس از جنگ جهانی دوم، ترجمه منوچهر بیگدلی خمسه، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۶.



ملت خود را پیوسته بمباران تبلیغاتی می کند که امریکایی ها باید باور داشته باشند که سیاست خارجی امریکانه تنها به سود ماست بلکه بر حق و مشروع است،^۱ اعتماد کنیم، با کدام وجدان تاریخی یا انسانی ما را به این مسیر مبهم، ناشناخته و غیر قابل اعتماد می کشانند؟

یک امپراتوری اهریمنی که بعد از جنگ دوم اروپایی ها که آن را جنگ جهانی نامیدند به نام امریکا در جهان شکل گرفته است که خود را میراث خوار امپراتوری چهل تکه روم می داند و می خواهد حکومت مستبد، زورگو و وحشی و منحط خود را بر جهان تحمیل کند. سنت امپراتوری رومی که ستون اصلی و پنهان و آشکار رژیم امریکاست در چهار جهت جغرافیا، به دنبال خانه های مشترک برای حفظ و بسط این امپراتوری اهریمنی می گردد. رژیم صهیونیستی به همین انگیزه در منطقه آسیای غربی و آفریقا پایه ریزی شد. این رژیم قرار بود خانه مشترک آسیایی - آفریقایی نوکران امریکا در منطقه باشد اما پیروزی انقلاب اسلامی آرمان های این خانه مشترک را بر باد داد. با شکل گیری جبهه مقاومت اتحادیه ای که رهبری آن را امریکایی ها به عهده داشتند در منطقه فرو پاشید و روز به روز شکست طرح ایجاد خانه مشترک به رهبری اسرائیل بیشتر آشکار شد.

منافع امریکا بدون تضمین بقای رژیم صهیونیستی و همکاری با دولت های نوکر صفت منطقه برای تضمین امنیت منطقه راهبردی خلیج فارس، تأمین نمی شود. نزاع جبهه مقاومت به رهبری ایران با رژیم صهیونیستی، مانع اصلی است. زمان برای صلح امریکایی - صهیونیستی در منطقه بعد از انقلاب اسلامی هیچ گاه مساعد نشد. اعلام آخرین جمعه ماه رمضان به عنوان روز جهانی قدس توسط خمینی کبیر تمام تلاش های غرب برای تثبیت موقعیت رژیم اشغالگر قدس به عنوان خانه مشترک آسیایی - آفریقایی را باطل کرد. نیکسون در چنین شرایطی ناامیدانه می نویسد: فرآیند صلح (بین اعراب و اسرائیل) چاره همه دردها نیست، اما جایگاه امریکا در جهان اسلام در گرو آن است... تعهد ما به بقا و امنیت اسرائیل بسیار ریشه دار است. ما رسماً متحد نیستیم اما چیزی ما را به هم پیوند می دهد که ارزشش از یک تکه کاغذ بسیار بیشتر است و آن تعهد اخلاقی است... تعهد ما در برابر اسرائیل ریشه در میراث جنگ جهانی و علاقه اخلاقی و عقیدتی ما به حفاظت از دموکراسی هایی دارد که در مخاطره اند!! هیچ گاه رئیس جمهور یا کنگره امریکا اجازه نخواهد داد که اسرائیل از میان برود.^۲

این است منطق دموکراسی امریکایی در حمایت از رژیم وحشی و خونریز صهیونیستی که

۱. ریچارد نیکسون، همان، ص ۳۲.

۲. همان، ص ۲۶۶-۲۶۷.

عده‌ای می‌ترسند تف به روی این دموکراسی بیندازند. دموکراسی امریکایی برای تقویت آدم‌کشی‌های این سگ‌ها ره‌اشده در میان مسلمانان برای حفظ منافع خود در منطقه، میلیارد‌ها دلار در اختیار این رژیم قرار داده است. تمام امید امریکا این بود که با انعقاد پیمان‌ها بین اعراب و رژیم صهیونیستی می‌تواند در خوش‌بینانه‌ترین حالت آنها در کنار هم در صلح زندگی کنند. انقلاب اسلامی و شکل‌گیری جریان مقاومت که روز به روز قوی‌تر می‌شد این خیالات را بر باد داد و عملیات طوفان الأقصى تیر خلاصی بود به عادی‌سازی زندگی در کنار وحشی‌ترین و بدذات‌ترین رژیم تاریخ بشریت.

عملیات طوفان الأقصى و شترهای سرگردان

از قدیم رایج بود که اعراب جاهلی در جزیره‌العرب معتقد بودند شتری که پیر می‌شود و نه قدرت باربری دارد و نه گوشت آن قابل خوردن است برای صاحب خود نکبت و بدبختی می‌آورد. به همین دلیل عرب‌ها گوش‌چپ این نوع شترها را می‌بریدند و در بیابان‌ها می‌ساختند. اعراب بدوی و بیابانگرد معمولاً با مشاهده این شترهای گوش‌بریده از آنها دوری می‌کردند تا نحوست و بدیمنی این شترها دامن آنها را نگیرد.

عملیات طوفان الأقصى در غزه شبیه بریدن گوش شترهای فرتوت، بی‌خاصیت و در حال انقراض بود. بیش از هفتاد سال تلاش امریکا و اروپا برای عادی‌سازی اشغال سرزمین فلسطین توسط صهیونیست‌ها و پوشش تبلیغاتی و رسانه‌ای جنایات این رژیم در سرزمین‌های اشغالی و مظلوم‌نمایی‌های دروغین صهیونیستی و میلیون‌ها دلار هزینه برای بزک کردن چهره این هیولای بدترکیب با عملیات طوفان الأقصى به باد رفت. اکنون موقعیت رژیم اشغالگر قدس و حامیان آن در جهان به گونه‌ای است که هیچ ملت آزاده‌ای حتی در امریکا و اروپا ننگ دفاع از این موجود نحس را بر خود هموار نمی‌سازد. یکی از دلایل دیوانگی این هیولا در کشتار نسلی فلسطینیان و لبنانی‌ها همین است.

ویلیام سولیوان سفیر امریکا در دوران پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، در خاطرات خود نوشته بود: انقلابی که در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) به سرنگونی شاه ایران انجامید بی‌شک یکی از مهمترین وقایع سیاسی نیمه دوم قرن بیستم به شمار می‌آید. نتایج این انقلاب در سطح جهانی هنوز به طور کامل روشن نیست، لیکن آثار آن در برهم زدن موازنه استراتژیک منطقه حساس خاورمیانه... کاملاً مشهود است... ناتوانی سیاست خارجی امریکا در برخورد با این مشکل، دنباله ضعف و سردرگمی واشنگتن در درک انقلاب ایران و برخورد ناآگاهانه و

غیر منطقی با آن بود که چنین عواقب ناگواری را به بار آورد.^۱ شاید اگر سردمداران امریکا این هشدار را آویزه گوش خود کرده بودند امروز رؤیای امریکایی در منطقه و جهان چشم‌انداز دیگری داشت. سولیوان می‌گوید: من هنوز همه دلایل و عوامل این وضع را که به شکست سیاست امریکا در ایران منجر شد درک نکرده‌ام.

وقایع اخیر بدون هیچ تردیدی اثبات می‌کند شکل‌گیری تحولات تاریخ ایران و جهان بعد از انقلاب اسلامی با چنان سرعتی اتفاق افتاد که نه تنها جریان‌های سیاسی و اجتماعی ایران بلکه قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی هم قادر نبودند رفتارها و تمایلات خود را با تحولات ایران و متعاقب آن تحولات منطقه که به نوعی در شعاع تحولات انقلاب اسلامی بودند، وفق دهند. زیرا جامعه‌پذیری دیوان‌سالارانه‌ای که در فضای آن می‌اندیشند، عموماً آگاهی کاذبی از موقعیت سیاسی و اجتماعی به دست می‌دهد که امکان درک دقیق و عمیق تحولات را مشکل می‌کند. چنان که این آگاهی کاذب در رفتار و گفتار بسیاری از آنهایی که در زیر سایه‌های قدرت زندگی می‌کنند وجود دارد و به همین اعتبار میلی به درک فضا و شرایط زندگی دیگران یا سایر جوامع ندارند، ملت‌ها را تحقیر می‌کنند، به آزادی و استقلال جوامع دیگر دست‌درازی می‌کنند، به فرهنگ، اعتقادات و باورهای مغایر با بافته‌های ذهنی خود تهاجم می‌کنند و اصولاً خود را نماینده جامعه جهانی می‌دانند.

ایران در دوران رژیم وابسته و نوکر صفت شاه در حضور و غیاب جهانی فقط در حد یک گاو شیرده و ژاندارمی که وظیفه تأمین منافع اربابان خود را داشت، مورد توجه بود. باید بپذیریم که بعد از انقلاب اسلامی، ماهیت این حضور و غیاب از اساس دگرگون شده است و اکنون ایران در موقعیتی قرار دارد که حتی دشمنان او به زبان بی‌زبانی اقرار می‌کنند که ایران در امور داخلی آنها اثرگذار است.

سولیوان اثر گذاری انقلاب اسلامی در مناسبات منطقه‌ای و جهان را غیر قابل اجتناب می‌دید فقط شعاع این اثر گذاری را به دلیل آغاز انقلاب نمی‌توانست درک کند. اکنون بعد گذشت نزدیک به نیم قرن شعاع این اثر گذاری در منطقه و جهان مخصوصاً در فروپاشی استراتژی‌های امریکایی و صهیونیستی برای ایجاد خانه‌های مشترک جهت تضمین امنیت غده سرطانی رژیم اشغالگر قدس بیشتر نمایان شده است. اگر می‌خواهیم نحوست شتر گوش بریده، سرگردان و افسار گسیخته صهیونیسم را درک کنیم باید نگاهی به اهداف استراتژی خانه مشترک آسیایی - آفریقایی امریکا داشته باشیم.

۱. ویلیام سولیوان و آنتونی پارسونز، *خاطرات دو سفیر*، ترجمه محمود طلوعی، تهران، علم، ۱۳۷۵، چاپ سوم، ص ۱۷.





فروپاشی استراتژی خانه مشترک آسیایی-آفریقایی

چهل سال است که امریکا در رؤیای فروپاشی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی از تمام توان خود و مزدوران داخلی و خارجی خود بهره برده است تا نقطه کانونی تحولات جهانی را متزلزل کند. چهل و خرده‌ای سال است که انقلاب اسلامی از خیالی که امریکا با کمک رژیم صهیونیستی برای آینده آسیا و آفریقا داشت، پرده برداشت. امریکایی‌ها همان رؤیایی که شوروی سابق به نام «یک خانه مشترک اروپایی» از اقیانوس اطلس تا کوه‌های اورال را دنبال می‌کردند تا اروپای جدیدی بر زمینه میراث مشترک تاریخی و فرهنگی تأسیس کنند و اقتصاد و فرهنگ کشورهای اروپایی را در هم ادغام نمایند و از این طریق صلح و امنیتی پایدار برای خود فراهم سازند را در منطقه آسیا و آفریقا دنبال کردند.

آنها به دنبال این بودند تا «خانه مشترک آسیایی-آفریقایی» را در منطقه پایه‌ریزی کنند و از این طریق کریدر اقتصادی و فرهنگی یکسانی از وادی صهیون تا جولانگاه استر^۱ با میدان‌داری صهیونیسم ایجاد کنند تا سد مستحکمی در مقابل نفوذ کمونیسم در آسیا و آفریقا باشد. تبلیغ سوسیالیسم آسیایی در مقابل سوسیالیسم روسی و تقابل مزارع اشتراکی (کیوتص) صهیونیست‌ها در سرزمین‌های اشغالی در مقابل مزارع اشتراکی (کلخوز) روس‌ها که در دهه ۳۰ و ۴۰ بخش قابل توجهی از جریان‌های چپ منطقه و ایران را به خود جلب کرد و آنها را به سمت اسرائیل کشید، در ابتدا شعار این خانه مشترک بود. ژاندارمی و نگهبانی از این خانه مشترک نیز به رژیم‌های سرسپرده از جمله رژیم شاه و عربستان سپرده شد. امریکا برای رژیم پهلوی و شخص شاه بیش از این ژاندارمی شأن دیگری قائل نبود؛ چنان که اندرو اسکات کوپر در کتاب *پادشاهان نفت می‌نویسد*: روزی یکی از همکاران هلمز (ریچارد هلمز، سفیر سابق امریکا در ایران) از او پرسیده بود که آیا واقعا او و کسینجر (وزیر امور خارجه امریکا) درباره شاه چه عقیده‌ای داشتند. هلمز با تحقیر گفته بود: ما هیچ وقت او را جدی نگرفتیم.^۲

انقلاب اسلامی و متعاقب آن فروپاشی نظام کمونیسم، این رؤیای امریکایی-صهیونیستی را بر باد داد. قدرت ژئوپولیتیک و یکپارچه انقلاب اسلامی اکنون نظم سکولار و پایه‌های

۱. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به دوائر زیر:

علیرضا سلطان‌شاهی، *از جولانگاه استر تا وادی صهیون*، تهران، بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶.

یوسی آفر، *پیرامونی، جست‌وجوی اسرائیل برای یافتن متحدان خاورمیانه‌ای*، ترجمه علیرضا سلطان‌شاهی، تهران، بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۹.

۲. اندرو اسکات کوپر، *پادشاهان نفت؛ اسرار مذاکرات پشت پرده فروش نفت ایران بر پایه اسناد سازمان سیا*، ترجمه غلامرضا کریمیان، تهران، اشاره، ۱۳۹۶، چاپ دوم، ص ۶۸۰.



نگهدارنده این نظم در منطقه و جهان را با چالش‌های جدی مواجه کرده است. همان‌طوری که اغلب پژوهشگران اروپایی اعتراف می‌کنند: جهان اسلام تمدنی زنده است که در پی هویت تاریخی خود می‌گردد... مردم کشورهای اسلامی آماده انقلاب‌اند.^۱

امریکایی‌ها بارها اعلام کرده‌اند که منافع ما ایجاب می‌کند که به محاسبه دشواری در زمینه ژئوپولیتیک دست بزنیم. ما هم باید بقای اسرائیل را تضمین کنیم و هم با همکاری دولت‌های میانه‌روی عرب، اسباب امنیت خلیج فارس را فراهم بیاوریم... تعهد ما به بقا و امنیت اسرائیل بسیار ریشه‌دار است.^۲ تمام سیاست‌های امریکا قبل و بعد از انقلاب اسلامی بر همین سیاست استوار بود اما شکل‌گیری جبهه مقاومت پس از سقوط صدام و قوی شدن این جبهه به رهبری ایران، تمام سیاست‌های امریکا را بر باد داد.

امریکا در سند استراتژی امنیت ملی در قرن ۲۱ که در سال ۲۰۰۱ م منتشر شد گرفتار این توهم بود که تا بیست و پنج سال آینده یعنی تا سال ۲۰۲۵ میلادی، حکومت مذهبی ایران سقوط کند. آنها باور داشتند که جمهوری اسلامی به مدت طولانی نمی‌تواند هم جمهوری و هم اسلامی باشد؛ نبرد برای آن آینده از نظر امریکایی‌ها از درون و بیرون، از همان سال که ایران گرفتار دولت خاتمی و کارگزاران سکولار او بود و تمام تهاجم‌های خود را به حذف اسلامیت از جمهوریت نظام متمرکز کرده بودند، آغاز شد. از نظر آنها اگر جمهوری اسلامی سقوط کند امواج آن در سراسر جهان احساس خواهد شد و به تبع آن جنبش‌های اسلامی نیز ضربه خواهند خورد. آنها پیش‌بینی کرده بودند که با از بین رفتن جمهوری اسلامی واپسین مراحل چالش اعراب و اسرائیل سرانجام می‌تواند با ایجاد یک کشور نیمه‌مستقل فلسطینی به پایان برسد.^۳

البته امریکایی‌ها می‌دانستند این صلح و آشتی میان اعراب و رژیم جعلی صهیونیستی دلگرم‌کننده نیست و ممکن نیست تمام فلسطینی‌ها و خود اسرائیل به چنین صلحی به آسانی تن دهند. امریکایی‌ها در این سند گرفتار این توهم می‌شوند که صلح راستین میان فلسطینی‌ها و رژیم صهیونیستی زمانی محتمل است که در سوریه یک تغییر رژیم روی دهد و روابط با لبنان و عربستان با یک آشتی نمایشی و نمادین درباره اماکن مقدس اسلامی در قدس ممکن گردد و اسرائیل هم محدود کردن برنامه هسته‌ای خود و حتی بازرسی بین‌المللی تأسیسات اتمی خویش را بپذیرد... و امکان یک تجمع بزرگتر میان اردن، آذربایجان و قزاقستان هم با

۱. ریچارد نیکسون، همان، ص ۲۴۳.

۲. همان، ص ۲۶۶.

۳. استراتژی امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱، همان، ص ۱۷۳-۱۷۲.



این خانه مشترک آسیایی و آفریقایی فراهم شود.^۱

ایران با اتخاذ سیاست منطقی و عاقلانه به رهبری امام خامنه‌ای و بالا بردن توان دفاعی و پیشرفت‌های علمی کشور و ایجاد و تقویت جریانی به نام جریان مقاومت و منهدم کردن جریان‌های معارضی مثل داعش در منطقه که ابزار عملیاتی ایجاد خانه امن مشترک برای رژیم صهیونیستی و درگیر و مشغول کردن جهان اسلام مخصوصاً مهمترین کشورهای محور مقاومت مثل عراق، سوریه و ایران بود، تمام این نقشه‌ها را نقش بر آب کرد.

۱. همان، ص ۱۷۳.